

ارماتیس بارونیانس
وکیل پایه یک دادگستری

« از کلیات قانون امور حسبی »

قوانین مدنی که جهت منظم نمودن روابط خصوصی اشخاص وضع شده مستقیماً بکار برده نمیشود بلکه این امر محتاج بوجود دوایر قضائی است که مطابق اصول و قواعد معینی در مواقع رجوع افراد جامعه اقدام با اجرای مقررات قانون مینمایند.

مراجعه اشخاص بدوایر قضائی در دو مورد ضرورت دارد:

نخست وقتی که حقوق کسی مورد تضییع و تقریط دیگری قرار گیرد متضرر به منظور حفظ حقوق خود و برقراری آن رجوع بدادگاه خواهد نمود تا اینکه گفتگو و منازعه فیما بین طرفین حل و فصل گردد - رسیدگی باین امور دعاوی بترتیبی بعمل میآید که در قانون آئین دادرسی مدنی مقرر است.

دوم در مواردیکه برخلاف مورد اول موضوع وابستگی بدعوی و اختلافات نداشته و صاحب حق برای اینکه بتواند همه نوع تصرف در حق خود بنماید احتیاج مبرم خواهد داشت که از طرف دادگاه وجود حق مسلم او شناخته و رسماً گواهی شود و یا درحفظ حق مزبور اقدام شایسته بعمل آید که در این صورت نیز طلبیدن کمک ازدادگاه ضروری خواهد بود.

رسیدگی باین امور که امور حسبی یا امور غیر دعاوی نامیده میشود بنحو خاصی است که در باب اول قانون امور حسبی مصوب دوم تیر ماه ۱۳۱۹ مندرج است.

در تعریف امور حسبی

امور حسبی بشرح ماده ۱ قانون نامبرده چنین تعریف شده است - امور حسبی اموری است که دادگاهها مکلفند نسبت بان امور اقدام نموده و تصمیم اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی بانها متوقف بر وقوع اختلافات و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد.

گرچه تعریف مزبور تعریف جامعی بنظر نمیآید لیکن جمله اخیر آن موضوع تا اندازه روشن میسازد و میرساند که امور حسبی ناشی از اختلافات نبوده و اموری هستند بلا معارض.

برای اینکه مفهوم امور حسبی کاملاً روشن گردد باید قسمتهای جداگانه خصوصیات قانون امور حسبی را مورد مطالعه قرار داد و عناصر و مشخصات مشترك آنها را تعیین و تشخیص نمود.

از کلیات قانون امور حسبی

با توجه و تعمق بمطالبی که در قانون مزبور تشریح گردیده و همچنین بسایر امور حسبی که در آن پیش بینی نشده برهن خواهد گردید که هیچ یک از آنها ربطی بدعوی نداشته زیرا مورد آنها منحصرأ تصدیق و حفظ حقوق مسلم اشخاص است.

حقیقتاً اگر وارث خواستار تصدیق وراثت بمورث خود شود یا تحریر و مهر و سوم ترکه بمنظور جلوگیری از حیف و میل شدن آن معمول گردد و یا بتقاضای ذینفع ملک مشاع افزای شود و یا نسبت بصغیری اقدام بتصب قیم گردد این قبیل امور که منظور آنها فقط و فقط تصدیق و حفظ حقوق بلامعارض اشخاص است چه ارتباطی با اختلافات و نزاع خواهد داشت؟

با اینوصف احتمال می‌رود اینجا ایرادی شود باینمعنی که فقط آنقسمت از امور حسبی مشمول مراتب خواهد بود که در رسیدگی بتصدیق و یا حفظ حق منحصرأ یک طرف دخالت داشته و اما اموری که در آن دوطرف دخالت دارند و در موضوع مورد بحث بین آنان اختلافی موجود باشد داخل مراتب مزبور نخواهد بود.

لیکن این ایراد وارد بنظر نمی‌رسد و برای اثبات مردود بودن آن یکی از موارد امور حسبی را که در آن دو طرف دخالت و با یکدیگر هم اختلاف داشته مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مثلاً در موضوع درخواست تصدیق حصر وراثت که مورد اعتراض واقع شده و معترض حق وراثت متقاضی را کلاً تکذیب و خود را یگانه وارث متوفی معرفی نموده بازهم نمیتوان گفت که بین آنان دعوی بمعنی اصلی بنحویکه معمولاً در نتیجه رابطه حقوقی بین دو نفر ایجاد میشود موجود بوده باشد و درمورد ما نحن فیه هم بین دونفر فوق‌الاشعار هیچگونه رابطه جفوقی وجود نداشته تا بر اثر آن یکی داین و دیگری مدیون یکی مدعی و دیگری مدعی علیه بوده باشد بلکه بر عکس هر دو مدعی وراثت میباشند و هر دو هدف واحدی دارند و لویانکه حق یکی مورد تکذیب دیگری قرار گرفته است. چنانچه دقت بیشتری بموضوع مورد بحث شود معلوم خواهد گردید که نه فقط

اختلاف بین طرفین در امور حسبی غیر از اختلافی است که بین مدعی و مدعی علیه میباشد بلکه بین رابطه اصحاب دعوی و رابطه طرفین در امور حسبی نیز تفاوت فاحشی موجود است و در صورتیکه مدعی و مدعی علیه دو جزء یک موضوع واحد و غیر قابل تفکیک میباشد بطوریکه عدم وجود یکی قهراً موجب ازین رفتن دیگری نیز خواهد بود در امور حسبی چنین ارتباطی را بین طرفین نمیتوان فرض نمود و با از بین رفتن احدی از طرفین نه فقط از بین نخواهد رفت بلکه بر عکس در اثر عدم وجود رقابت با موفقیت بیشتری بمقصود نائل خواهد گردید.

در همان موضوع در خواست تصدیق حصر وراثت چنانچه معترضی در بین نباشد متقاضی آسانتر باخذ نتیجه موفق خواهد شد و همچنین است بر عکس زیرا معترض هم مدعی وراثت بوده و در صورت نبودن متقاضی میتواند مستقیماً در مقام تقدیم در خواست تصدیق حصر وراثت بر آید.

از کلیات قانون امور حسبی

بالجمله چون در امور حسبی مدعی علیهی وجود ندارد و طرفین امور حسبی مستقل بوده لذا چه معترض بتقدیم اعتراض بر تقاضای تصدیق حصر وراثت مبادرت نماید و چه مستقیماً خواستار تصدیق حصر وراثت گردد نتیجتاً بین این دو امر هیچگونه تفاوتی نخواهد بود و دادگاه در اینگونه موارد باید کلیه پروندههای مربوط بحصر وراثت نسبت بیک نفر متوفی را جمع آوری و توأماً طبق مقررات قانون امور حسبی رسیدگی نماید و هر کدام را از مدعیان متعدد وراثت ذیحق دانست او را وارث شناخته باو تصدیق بدهد و اما چنانچه پس از اخذ تصدیق و تصرف ترکه از طرف متقاضی مدعی وراثت دیگری پیدا شود شخص مزبور دیگر نمیتواند از طریق قانون امور حسبی اقدام نماید بلکه باید با رعایت اصول آئین دادرسی مدنی دادخواستی به دادگاه صالحه جهت استرداد اموال متوفی بطرفیت دارنده تصدیق حصر وراثت که در اینمورد سمت مدعی علیه را خواهد داشت تقدیم نماید بطوریکه این امر از قسمت اخیر ماده ۳۷۰ قانون امور حسبی نیز استنباط میشود و مادام که ترکه متوفی بدست کسی نرسیده باشد مدعی علیهی در بین نخواهد بود تا اقامه دعوی مصداق پیدا کند .

بنا بر این در کلیه موارد امور حسبی قطع نظر از اینکه موضوع یک طرفی یا دو طرفی بوده باشد بواسطه عدم وجود جوابگو موضوع مورد بحث ارتباطی با اقامه دعوی نخواهد داشت و نتیجتاً منتهی بتصدیق و یا حفظ حقوق بلاعارض اشخاص میگردد و از این لحاظ امور حسبی را ممکن است اینطور تعریف نمود « **امور حسبی اموری است که مورد آنها تصدیق و حفظ حقوق بلاعارض اشخاص است که بقاضای ذینفع و اعلام اشخاص رسمی یا غیر رسمی از طرف دادگاه بعمل میآید .** »

در رسیدگی بامور حسبی -

رسیدگی بامور حسبی بوسیله تقدیم درخواست بدادگاه مربوطه از طرف اشخاص ذینفع شروع میشود لیکن چون در اغلب موارد در امور حسبی یک طرف دخالت دارد درخواست و اوراق پیوست بان فقط در یک نسخه جهت دادگاه تقدیم میشود و اما در صورتیکه موضوع مورد بحث اصطلاحاً با منافع و حقوق دیگری تا حدی داشته باشد که اتخاذ تصمیم بدون استماع اظهارات وی غیرمیسور باشد اوراق باید در دو نسخه تهیه و تقدیم گردد . در امور حسبی دادگاه نه فقط طبق تقاضای ذینفع ملزم باقدام خواهد بود بلکه جهت حفظ منافع دولت و هیئت جامعه بر اثر گزارش مأمورین رسمی و اعلام اشخاص خارج نیز مکلف باقدام و اتخاذ تصمیم خواهد بود .

دادرس دادگاه موقع رسیدگی بامور حسبی باید بصحت اظهار متقاضی و تعلق داشتن حق مورد درخواست باو اطمینان کامل حاصل نماید و از اینجهت وظیفه دادرس در امور حسبی غیر از آنست که در قانون آئین دادرسی مدنی در این باب پیش بینی شده است چه بر حسب مستفاد از ماده ۳۵۸ قانون مزبور دادرس در بین اصحاب دعوی یکنفر واسطه بیطرف پیش نبوده که از لحاظ مراعات تساوی حقوق طرفین در دادرسی

بهیچوجه نمیتواند برای اصحاب دعوی دلیل تحصیل نماید و فقط دلایلی را که متداعیین مستند رأی خود قرار میدهد و حال آنکه دادرسی در امور حسبی برای روشن شدن امر و اثبات موضوع مورد تقاضا بصراحت مادتهای ۱۴ و ۲۷ قانون امور حسبی چه در مرحله پژوهشی حق خواهد داشت خود مستقیماً همه نوع بازجوئی و اقدامات لازمه بعمل آورد بدون اینکه چنین تقاضائی طرفین کرده باشند و در دنباله مراتب مزبوره قانون بدادرسی اجازه داده که در تمام موقع رسیدگی دلایلی که مورد استناد واقع گردد قبول نماید .

به بیان دیگر داد رسی در امور حسبی که جهت تصدیق حق و حفظ آن مکلف است تصمیم اتخاذ و اقدام نماید مثل یکنفر سردقتر بوده و باید بوسایل ممکنه در احراز هویت در خواست کننده و شهود او و صحت موضوع مورد تقاضا دقت کامل نماید که مبدا خطائی رخ داده و بر خلاف واقع رسماً گواهی نماید که حق مورد درخواست مسلماً تعلق بمقتضای دارد در صورتیکه حق مزبور کوچکترین ارتباطی بوی نداشته .

این طرز رسیدگی بالاخص در مواردی لازم الراعیه است که مستند درخواست کننده منحصرآ شهادت شهود بوده زیرا در عمل دیده شده که شخصی بعنوان وارث منحصر نسبت بمتوفای بلا وارث در خواستی تقدیم و بصرف اظهار چهار نفر گواه (که بازجوئی و تحقیق از آنها هم بر خلاف صریح مقررات معمولاً بوسیله یکی از کارمندان دفتر دادگاه بعمل میآید) من غیر حق موفق باخذ گواهینامه حصر وراثت شده و حال آنکه چنانچه دادرسی از اختیارات خود بشرح مواد فوق الذکر استفاده میکرد حقوق و منافع دولت دستخوش سوء نیت مقتضای نمیشد .

وکالت انجام امور حسبی بنحویکه تبصره ماده ۹۵ قانون امور حسبی تجویز نموده ممکن است باشخاص غیر وکلای دادگستری محول شود و فلسفه تبصره مزبوره و جهات انحراف آن از مقررات قانون وکالت اینست که مورد امور حسبی حقوق بلاعارض اشخاص بوده و در بیشتر موارد انجام امور مزبور منتهی بتهیه و جمع آوری مدارک و سایر دلایل میگردد که بوسیله اشخاص غیر وکلای دادگستری نیز امکان پذیر بوده و بالجمله انجام امور مزبور محتاج باطلاعات خاصی که برای وکالت در امور دعاوی لازم است نمیباشد وبعلاوه چنانچه دادرسی در رسیدگی بامور حسبی بر طبق دستور قانون رفتار و تحقیقات لازمه بعمل آورد حقوق متقاضیان تأمین و تضمین حقیقت امرهم بخودی خود کشف خواهد گردید قطع نظر از اینکه وکیل رسمی یا غیر رسمی در دادرسی دخالت داشته باشد .

مطلب مهم دیگری که ضمن رسیدگی بامور حسبی پیش میآید موضوع شخص ثالث است که آیا جلب و ورود شخص ثالث در امور حسبی جایز است یا خیر ؟

البته قابل تردید و شبهه نیست که جلب ثالث بمعنی که در آئین دادرسی مدنی تشریح شده در امور حسبی مورد نخواهد داشت زیرا بطوریکه قبلاً متذکر گردید درجائیکه حقوق بلاعارض اشخاص تصدیق شود مدعی علیهی در بین نخواهد بود تا جلب ثالث بشرح ماده ۲۸۱ آئین داد رسی مدنی مصداق پیدا کند ولی با اینحال گاهی اتفاق میافتد

از کلیات قانون امور حسبی

که در موقع رسیدگی بامور حسبی یکی از طرفین احتیاج بشرکت ثالث در دادرسی خواهد داشت و او را بوسیله دادگاه جلب بینماید - مثلاً در مورد افراز ملک مشاع چنانچه درخواست کننده افراز در تقاضای خود بدو فقط اسامی بعضی از صاحبان ملک مزبور را ذکر کرده باشد و سپس از وجود شرکاء نیز اطلاع حاصل نموده میتواند آنها را جلب نماید - لیکن در امور حسبی بجلوب ثالث مثل سایر شرکت کنندگان در امر مطروحه کاملاً مستقل بوده و هیچیک از طرفین اصلی نمیتواند از وجود او بِنفع خود پنحوی از انحاء استفاده نماید و حال آنکه منظور از جلب ثالث بر حسب مقررات آئین دادرسی مدنی معاضدت برای یکی از اصحاب دعوی میباشد.

اما ورود شخص ثالث بامور حسبی از نقطه نظر قانون خالی از اشکال خواهد بود و هرگاه شخص ثالث برای خود حقی نسبت بمورد تقاضا قائل شود میتواند وارد موضوع مطروحه گردد و ثابت نماید که حق مورد در خواست کلاً یا جزئاً باو تعلق دارد. بطور کلی از مفاد عمومی قانون امور حسبی استنباط میشود که چنانچه بیم آن برود که در نتیجه تقاضای درخواست کننده حقوق ثالث در معرض تضییع واقع شود او میتواند بر درخواست مزبور اعتراض نماید یعنی بعنوان ثالث وارد امر مطروحه شود و مثل تقاضی اولی از دادگاه تصدیق حق خود را خواستار گردد مثلاً بموجب ماده ۳۶۲ قانون امور حسبی ثالث میتواند نسبت بتقاضای حصر وراثت اعتراض نماید و وارد امر مطروحه شود و بطوریکه اشاره شده این اعتراض را نباید اقامه دعوی فرض نمود زیرا شخص ثالث و تقاضی اصلی هر دو مدعی وراثت بوده و فیما بین آنان رابطه حقوقی موجود نمیشد تا موجب حدوث دعوی و نزاع شود.

در تصمیمات امور حسبی :

مطابق ماده ۲۲ قانون امور حسبی دادرس پس از اتمام بازجوئی و رسیدگی بامر مطروحه در ظرف دو روز باید تصمیم خود را اتخاذ و اعلام دارد و برابر ماده ۲۷ همان قانون تصمیمات دادگاه غیر قابل پژوهش و فرجام بوده جز آنچه در قانون تصریح شده باشد.

چون برای تشخیص اینکه کدام یک از تصمیمات دادگاه پژوهش پذیر و کدام غیر قابل پژوهش بوده قانون امور حسبی فاقد اصل کلی میباشد لذا برای رفع مشکل مزبور باید هر دفعه بقسمتهای مربوطه خصوصیات قانون نامبرده مراجعه شود.

شکایت پژوهشی بر طبق ماده ۳۲ قانون امور حسبی باید بدفتر دادگاه صادر کننده تصمیم تقدیم شود و دفتر مزبور هم شکایت تقدیمی را بانضمام سایر اوراق مربوطه ظرف دو روز بدادگاه مرجع رسیدگی پژوهشی ارسال میدارد -

این طرز تقدیم شکایت پژوهشی بشرح ماده نامبرده که یکی از قواعد مخصوص قانون امور حسبی بشمار میرود از مفاد ماده ۳۳ نیز استنباط میشود که مقرر میدارد چنانچه شکایت پژوهشی شفاهی باشد صورت مجلس مربوطه باید در دادگاه بدوی تنظیم و سپس با اوراق دیگر بمرجع رسیدگی پژوهشی ارسال شود.

از کلیات قانون امور حسبی

با دقت نظر محرز خواهد شد که تصمیمات دادگاه در امور حسبی دارای قوت و اعتبار قانونی احکام صادره در امور دعوی نمیباشد چه :

اولاً - بطور کلی نسبت بهر تصمیمی در امور حسبی که معارض با حقوق و منافع غیر بوده باشد و در نتیجه آن اختلافي حادث شود متضرر میتواند از طریق آئین دادرسی مدنی باقامه دعوی و تقدیم دادخواست بطرفیت کسی که بر نفع او صادر شده اقدام نماید و بنحوی از انحاء تصمیم مزبور را از اعتبار قانونی بیاندازد (من باب مثل بقسمت اخیر ماده ۳۷۰ قانون امور حسبی استناد میشود).

ثانیاً - بصراحت ماده ۴۰ امور حسبی که باین عبارت انشاء گردیده « هرگاه دادگاه رأی یا بر حسب تذکر بخطای خود برخورد در صورتیکه آن تصمیم قابل پژوهش نباشد میتواند آنرا تغییر دهد » تغییر تصمیمات غیر قابل پژوهش از طرف دادگاه صادر کننده امکان پذیر است و بنا بر این خود قانون قطعیت و اعتبار مزبور را متزلزل میسازد.

هرچند از مفاد ماده نامبرده معلوم نمیشود در کدام مورد و در چه مدت دادگاه حق تغییر تصمیمات غیر قابل پژوهش خود را خواهد داشت و هرچند این قاعده قانون امور حسبی کاملاً مخالف با اصل کلی و دستور صریح ماده ۱۵۵ آئین دادرسی مدنی میباشد که دادرس را از تغییر رأی پس از امضاء اکیداً منع نموده مع الوصف اعمال قاعده مزبور نسبت به بعضی از تصمیمات امور حسبی بيمورد هم نخواهد بود.

چه در صورتی که تقاضای درخواست کننده بواسطه عدم حلول موعده قانونی و یا فقد دلیل از طرف دادگاه رد شود و بعداً بانرا رسیدن موعده و یا تکمیل دلایل متقاضی درخواست خود را تکرار نماید دادگاه نمیتواند باستناد اینکه بموضوع مورد درخواست یکمرتبه رسیدگی و تصمیم برد آن اتخاذ شده از رسیدگی مجدد امتناع ورزد.

همچنین در مواردیکه بموجب تصمیم متخذه برای متقاضی بیشتر از میزان حقیقی آن حقی شناخته شده دادگاه بدوی میتواند تصمیم قبلی خود را تغییر دهد.

مثلاً شخصی بموجب تصدیق حصر وراثت یگانه وارث متوفی شناخته شده و سپس از وجود وارث دیگری اطلاع حاصل نموده و برای احتراز از دعوی و یا جهات دیگر دادگاه را در اینباب آگاه میسازد و دادگاه هم مبادرت به تغییر تصمیم اولی خود مینماید.

اما یک سلسله تصمیمات دیگری در امور حسبی تشخیص میشود که قانون آنها را قابل پژوهش قرار داده تابع قاعده فوق نخواهد بود و تصمیمات مزبور بمنزله احکامی است که در امور دعوی صادر میشود و دارای قوت و اعتبار قانونی میباشد و بنا بر این بطوریکه از ماده ۴۰ قانون امور حسبی نیز استنباط میشود دادگاه پس از اتخاذ تصمیم بهیچ عنوان حق تغییر آنرا نخواهد داشت.

مثلاً طبق ماده ۴۶۶ قانون امور حسبی تصمیم دادگاه بر رد درخواست تصدیق حصر وراثت و همچنین تصمیم در مورد اعتراض بر تقاضای تصدیق حصر وراثت بشرح

از کلیات قانون امور حسبی

ماده ۳۶۴ چون در هر دو مورد قابل پژوهش میباشد دادگاه صادرکننده حق تغییر آنرا نخواهد داشت.

بنابر این تصمیمات دادگاه در امور حسبی که قابل پژوهش بوده وقتی قطعیت پیدا خواهد کرد که در مدت قانونی شکایت پژوهشی تقدیم نگردیده و یا تصمیم پس از سیر استینافی از مرحله پژوهشی صادر شده باشد و اما تصمیمات غیر قابل پژوهش بلافاصله پس از اتخاذ بتقاضای ذینفع اجرا خواهد شد.

لیکن هر یک از تصمیمات غیر قابل پژوهش ممکن است بعداً از طرف دادگاه صادرکننده تغییر یابد مشروط بر اینکه این دادگاه مستلزم ایجاد اختلاف و منازعه نباشد و از این لحاظ در اغلب موارد تغییر تصمیم اموری که در آن منفرداً یک طرف دخالت داشته خالی از اشکال خواهد بود و اما چنانچه تغییر تصمیم موجب وقوع اختلاف و نزاع بین طرفین باشد چون در اینصورت مورد از موارد امور حسبی نخواهد بود دادگاه صادرکننده تصمیم هم باید از تغییر آن خود داری و ذینفع را بتقدیم دادخواست بمراجع صالحه و اقامه دعوی طبق مقررات آئین دادرسی مدنی بطرفیت کسی که تصمیم بر نفع وی اتخاذ شده هدایت نماید.



شعبه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

